

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

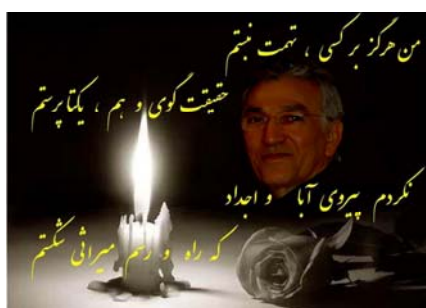
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۰۳ فبروری ۲۰۱۹



آهسته آهسته

شب یلدا شد و خرق حجاب آهسته آهسته
به آخر عمر شبهای دراز تار ظلمانی
نقاب از رخ فکنده، جلوه ها دارد شه خوبان
ز محراب جلالش آیه ای از عشق بشنیدم
به چشم سر عیان سیری ز اسرار لقا دیدم
من حاضر بر سر بالینت ای عاشق! چرا خوابی
رحیق ناب از جام جمال نوش جان فرما
ز قربانگاه برگشتن، نباشد شیوه مردی
به بزم عشقا زان تا شدی رفع عطش ما را
به دام زلفی صیدم کرد، از روی وفاداری
آلا صید هوس، تاکی، اسیر کینه و بغضی
تلاش دانه چون مرغی، درین خاک سیه تاکی
ز اوج قله ها، از تنگنای سینه، فریادی
کجا روشن کند شمس و قمر تار شب دلها
به جرم آشنائی ها، تپیدن در نفس دارم
به پاس خاطر یاران، به اوراق دل شوقم

که آزاد از اسارت، آفتاب آهسته آهسته
به عالم می رسد دور شباب آهسته آهسته
وفا بر عهد و پیمان، کتاب آهسته آهسته
بشارت های بر یوم الحساب آهسته آهسته
جهان در خواب و جانان در خطاب آهسته آهسته
بگیر از دامن و صلح، شتاب آهسته آهسته
که تا در آتش عشقم کباب آهسته آهسته
هزاران جان نثار اندر، تراب آهسته آهسته
تمام هست و بودم شد، خراب آهسته آهسته
کمند عشق دارم، در رقاب آهسته آهسته
رهان از چنگ این و آن، قطاب آهسته آهسته
گشا بال و پری همچون، عقاب آهسته آهسته
به مردی حرق و خرق هر حجاب آهسته آهسته
به جز شمع محبت از صواب آهسته آهسته
وگر نه پای دل اندر رکاب آهسته آهسته
نوشتم با زکاب و شد خضاب آهسته آهسته

آهسته آهسته

شب یلدا شد و، خسرقِ حجاب آهسته آهسته
 به آخر عمر شبهای دراز تارِ ظلمانی
 نقاب از رخ فکنده، جلوه‌ها دارد شده خوبان
 ز محرابِ جمالش آیه از عشق بشیدم
 به چشمِ سرعیانِ ستری، ز اسرارِ لقا دیدم
 من حاضر بر سرِ باینت ای عاشق! چرا خوابی
 ر حقیقِ ناب از جامِ جامِ نوشِ جان فرما
 ز قربا نگاه بر کشتن، نباشد شیوهء مردی
 به بزمِ عشقِ بازان تاشدی رفعِ عیش مارا
 به دامِ زلفی صیدم کرد، از روی وفا داری
 الا صیدِ هوس، تکی، اسیرِ کینه و بُغضی
 تلاشِ دانه چون مرغی، درین خاکِ سیه تکی
 ز اوجِ قله‌ها، از تنگنای سینه، فریادی
 کجبار روشن کند شمس و قمر تارِ شبِ دل‌ها
 به جرمِ آشنایی‌ها، تپیدن در نفس دارم
 به پاسِ خاطرِ یاران، به اوراقِ دلِ شوقم
 الا قاصد بیر این نامه را در دستِ جانان ده

که آزاد از اسارت، آفتاب آهسته آهسته
 به عالم می رسد دورِ شباب آهسته آهسته
 و فضا بر عهد و پیمانِ کتب آهسته آهسته
 بشارت‌های بر یوم الحساب آهسته آهسته
 جهان در خواب و جانان در خطاب آهسته آهسته
 بگیر از دامن و صلیم، شتاب آهسته آهسته
 که تا در آتشِ عشقم، کباب آهسته آهسته
 هزاران جان نثار اندر، تراب آهسته آهسته
 تمام هست و بودم شد، خراب آهسته آهسته
 کمندِ عشق دارم، در رقاب آهسته آهسته
 رهان از چنگِ این و آن، قطاب آهسته آهسته
 کشا بال و پری، همچو عفتاب آهسته آهسته
 به مردی حرق و خرقِ هر حجاب آهسته آهسته
 به جز شمعِ محبت از صواب آهسته آهسته
 و گرنه پای دل اندر رکاب آهسته آهسته
 نوشتم باز کاب و شد خضاب آهسته آهسته
 بگو «نعمت» ز هجرانت، کباب آهسته آهسته